

محدودیت های حق حاکمیت دولت ها در نظام حقوق عمومی اقتصادی

امیرحسین خلیج معصومی

دانشجوی دکتری حقوق دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده

دولت به عنوان یک شخص حقوقی مستقل و دارای اراده‌ی مستقل نیستند و به عنوان شخص حقوقی حاکم شناخته می‌شوند. مفهوم حاکمیت که توسط ژان بدن^۱ حقوقدان در واکنش به تجزیه قدرت سیاسی و اقتصادی در فنودالیت در سده‌ی شانزدهم میلادی ابداع شده، بنیان دولت مدرن را در اقتصاد و سیاست پی‌ریزی کرده است. از دیدگاه ژان بدن به معنی قدرت تصویب یا تغییر دادن قانون می‌باشد. از نظر وی حاکمیت یا قدرت حاکم، فارغ از شکل حکومت اعمال می‌گردد، لذا هر دولت و هر نوع رژیم سیاسی، قدرت اقتصادی خود را حوزه اقتصاد خواهد داشت. حاکمیت به تنهایی قدرت مطلق تصویب و تغییر قانون را در اختیار دارد، به تنهایی می‌تواند دربارهی موضوعات اقتصادی تصمیم‌گیری کند.

البته جریان تصمیم‌گیری اقتصادی در دولت‌های حاکم مشارکتی شدن با سایر عوامل و نقش‌های اقتصادی است. اما این موضوع را نباید فراموش کرد که این جریان نیز نوعی از حاکمیت دولت‌هاست که به خواست خود دولت‌ها به این موضوع تن داده‌اند زیرا دولت‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که داشتن فعالیت اشتراکی می‌تواند منافع عمومی را در اقتصاد کشور تامین نماید. قدرت سیاسی اقتصادی توانایی عزل و نصب مقامات عالی رتبه را دارد، به طور قاطع به دادرسی پردازد و اختیار چاپ اسکناس، ضرب سکه و وضع مالیات را دارد. این صورت ویژه حاکمیت، معیار و ویژگی ممتاز دولت‌هاست و هیچ گروه اجتماعی و اقتصادی که برتر از آن باشد وجود ندارد. بدین ترتیب حاکمیت، عنصری است که دولت را در اقتصاد از سایر عناصر و بازیگران اقتصادی متمایز می‌کند. بنابراین دولت چه به لحاظ داخلی و چه به لحاظ بین‌المللی دارای حاکمیت است.

واژه‌های کلیدی: حق حاکمیت، نظریه حاکمیت، حقوق عمومی اقتصادی، کارکرد اقتصادی

^۱ - Jean Bodin

مقدمه

حقوقدانان مفهوم حاکمیت را ابداع کردند اما هیچ‌گاه آنرا با مفهوم مطلق‌گرایی نیامیختند. دولت، حاکم است اما دولت باید توسط حقوق و به ویژه اقتصاد قانون اساسی محدود گردد. هنگامی که این محدودیت رعایت و اجرا نشود، با دولت مستبد و زورگو روبرو خواهیم شد. اما در صورت وجود محدودیت با حاکمیت قانون یا دولت قانون‌مدار در نظام اقتصادی طرف خواهیم بود. تمامی مکاتب حقوقی در زمینه ضرورت محدود کردن دولت‌ها موافقت دارند، ولی درباره مدل‌های این محدودیت اختلافاتی دارند. دولت‌ها اراده و حق قانون‌گذاری را دارند. این قانون است که مبتنی بر یک سیاست‌گذاری صحیح می‌تواند سبب ترقی و توسعه اقتصادی شود. قانون اساسی هم صلاحیت حاکمیت را و هم جریان ریل‌گذاری قانونی در حوزه اقتصاد را برای دولت‌ها شفاف می‌کند. قدرت پشتیبانی از وضع قوانین به صورت ضمانت‌اجرائی را تنها دولت‌ها دارا هستند. این حوزه از خصوصیت دولت در اقتصاد کارکرد زیادی را به دنبال خواهد داشت. دولت‌ها با حق انحصاری و بی‌همتای خود این توانایی را دارند که تاثیر زیادی بر اقتصاد داشته باشند. حتی در صورتی که حق مالکیت مبنای اصلی در اقتصاد را یک حق طبیعی در قاموس خلقت بدانیم با تمشیت و اداره و حمایت از آن حدود و ثغور وابسته به زمان و مکان آن را باید وابسته‌نهایی به این خصوصیت حاکمیت دولت بدانیم. که قادر خواهد بود تا این حق را حمایت کند.

محدودیت حق حاکمیت دولت در اقتصاد به وسیله حقوق موضوعه اقتصادی

برای طرفداران مکتب حقوق موضوعه یا پوزیتیویست‌ها تنها فقط یک حقوق وجود دارد: حقوقی که توسط دولت وضع شده است. بنابراین، محدود شدن دولت فقط از طریق خود محدودیتی، می‌تواند صورت می‌گیرد. نظریه‌ی هانس کلسن حقوقدان اتریشی اذعان دارد که میان دولت و حقوق آمیختگی کاملی وجود دارد. دولت مجموعه‌ای از قواعد حقوقی است که بر یک گروه انسانی معین در یک سرزمین خاص قابل اعمال است. به عبارت دیگر، دولت چیزی جز سامانه‌ای از قواعد و هنجارها نیست. به نظر ریموند کاره دومالبرگ حقوقدان فرانسوی دولت حقوق را ابداع می‌کند و پیش از دولت حقوقی وجود ندارد. در اینجا محدودیت دولت هم چیزی جز یک خود محدودیتی نیست.

اما از دیدگاه کاره دومالبرگ حقوقدان فرانسوی به سود دولت است که خود را محدود کند، بدین ترتیب که در صورت احترام نگذاشتن دولت به حقوق وضع شده توسط خودش، این خطر وجود دارد که مردم نیز به این حقوق احترام بگذارند. (Jean-Claude, 2016: ۱۴) پس در حقیقت با توجه به این مکتب حقوق اقتصادی چیزی جز اراده دولت نیست و قدرت بلا منازع حقوق اقتصادی افراد و نهادها را به ایشان اهدا می‌کند.

در این مکتب حق، تنها به یک علت قابل ارزش می‌باشد که در دستگاه نظام حقوقی قوه حاکمیت پذیرفته شده است و چیزی تحت عنوان ریشه الهی برای حقوق نیست. در سراسر علوم انسانی نیز به دنبال قوانین فیزیکی هستند که با حس و تجربه سازگار باشند تا با جریان قدرت آن را شناخته و به حقوق افراد و نهادهای اقتصادی تبدیل شود. لذا نمی‌توان از این مکتب آموزه‌ایی که از جریان معرفتی شرع و وحی صادر شده است را انتظار داشت. فیزیک اجتماعی که یادآور اندیشه نگاه مکانیکی به انسان و نقد آن است در این جریان صورت گرفته است و اتکا به حس و تجربه به عنوان تنها راه معرفت را بایستی هدیه این مکتب فلسفه علم دانست. جریان غالب اقتصاد و حقوق نیز در همین حوزه پارادایمی فعال است و تنها در صورتی پدیده‌ای با روش‌های تجربی در حقوق قابل شناسایی باشد می‌تواند در حقوق عمومی اقتصادی جای پذیرد.

در این مکتب تنها مفاهیمی حقوقی هستند که سیر شکل‌گیری قانونی را گذرانده و در این حوزه قابل بررسی باشند و تنها گذاره‌هایی می‌توانند به شکل حقوق در آیند که از مجرای حس و تجربه بگذرند. (John, 2017: 11). در این مکتب به شدت متافیزیک نفی شده است. (مصباح یزدی، ۱۳۹۵: ۵۰). یک مشکل اساسی که در اینجا مطرح است آن است که به زودی ناشی از یک تسلسل علل در ایجا قوائد و خود محدودیتی دچار استحاله از درون خواهیم شد. دولت به زودی در مجال قدرت و به نام حقوق افراد کام خود را ارضاع خواهد کرد. همه چیز ظاهری درست و ماهیتی خالی از مفهوم خواهد داشت. علاوه بر آنکه ابزار شناخت این مکتب تمام معرفت‌های لازمه انسانی را بر نمی‌تابد. در حقیقت جریان جنبش نود و نه درصدی در آمریکا به همین دلیل است که به ظاهر دمکراسی و مردم سالاری در جریان است، اما نتیجه آن سرمایه سالاری پدید می‌آورد.

در نظام‌های غیر الهی، جامعه نیاز به قانون و حقوقی دارد، ولی در نظام الهی و اسلامی، انسان محتاج قانون است؛ فرد باشد یا جامعه، لیکن چون ظهور و تجلی زندگی قانونی در میان جمع است، نیاز به نبوت و قانون و مانند آن در جامعه انسانی مطرح می‌شود، وگرنه یک انسان در همه آن بخش‌های پنج‌گانه نیازمند به قانون و آورنده آن از طرف پروردگار است، یعنی همان طور که جامعه به قانون نیاز دارد، فرد هم نیازمند قانون است. انسان پیوسته قوه‌ای را به فعلیتی تبدیل می‌کند.

قهرأ در همه مراحل پنج‌گانه (عقاید، اخلاق، اعمال فردی، نحوه ارتباط با جهان طبیعت و نحوه انتفاع از منابع و مواهب طبیعی) نیازمند قانون است و مرجع آن مبدا و معاد جهان خداوند است. (جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۷۵-۷۶). پس در اندیشه اسلامی مبدا حقوق دولت و قدرت او نیست، مرجع حق خالق هستی است و همه در ید اراده اوست. در حقوق اقتصادی نیز که در پنج مرحله فوق قرار دارد نیز همین گونه است و لذا از نظر اسلام مکتب فوق مورد پذیرش نیست و حاکم و حکومت شونده‌گان باید در برابر یک قانون مشخص و مبین قرار گیرند تا اشکال عملی که در مکتب فوق ذکر شد به وجود نیاید.

اهتمام حکومت اسلامی برای برقراری نظام تعهد و قانون، عمل به پیمان و احترام به میثاق، برای آن است که جامعه متعهد از امنیت و آزادی که از لوازم تمدن و اصول مدینه فاضله به شمار می‌آید، برخوردار خواهد بود. اگر از جامعه‌ای رعایت میثاق رخت بریند، امنیت، آزادی و سایر شئون مدنیت آن نیز از بین خواهد رفت. لذا پس از آنکه حقوق الهی به صورت تلفیقی از ثابت و متغیر به شکل میثاق اجتماعی در آمد دولت و مردم بایستی به آن تن داده و احترام بگذارند. لذا به این معنا می‌توان محدودیت دولت بر اساس حقوق موضوعه اقتصادی را در نظام حکومت و قانون اسلامی پذیرفت.

به طور مثال: بنا به مصلحت اجتماع لازم می‌شود تا مالکیت دولتی کاهش پیدا کند یا دولت لازم است تا در جهت ارتقاء وضعیت رشد اقتصادی به حقوق مالکیت خصوصی تسهیلاتی بدهد در این صورت عدول از این میثاق اجتماعی و به نوعی حقوق موضوعه خلاف شرع و قانون است و دولت با آنکه این حق ثانوی‌زا خود به واسطه حق اولیه تامین منافع و مصلحت عمومی به وجود آورده است رعایت کند. لذا در آن حدودی که دولت اقتصادی اسلام ایجاد قوانین و مقررات می‌کند و صلاحیت آن را براساس حقوق ابتدایی داراست بایستی این قواعد را خود نیز رعایت کند.

محدودیت حق حاکمیت دولت در اقتصاد به وسیله حقوق طبیعی:

طرفداران مکتب حقوق طبیعی اعتقاد دارند که، حقوقی طبیعی پیش از دولت وجود داشته و برتر از دولت است اما سرچشمه و مفاد آن دقیقاً مشخص نیست. به طور مثال حق مالکیت خصوصی که از ابتدایی‌ترین حقوق اقتصادی است. همه‌ی طرفداران حقوق طبیعی به حقوقی برتر و مقدم بر دولت باور دارند و می‌گویند که دولت‌ها در اعمال حاکمیت، محدود به قواعد ناشی از حقوق طبیعی هستند. این حقوق مجموعه‌ای از اصول و قواعد همانند، حق آزاد بودن فعالیت‌های اقتصادی، احترام گذاشتن به اموال مردم، وفای به عهد، جبران کردن خسارت به اموال دیگران و حق مجازات سلب کننده حق مالکیت... هستند که از طبیعت و به اعتبار اسلامی آن از فطرت ناشی می‌شوند و میان ملل مشترک هستند و چون این حقوق بر حقوق موضوعه وضع شده توسط دولت‌ها برتری دارد. قانون‌گذاران جوامع باید آن‌را کشف کرده و قوانین خود را با آن مطابقت دهند. ولی باید یادآور شد که همه طرفداران این حقوق درباره‌ی سرچشمه‌ی آن هم نظر هستند:

۱- از دوران باستان تا سده‌ی دوازدهم میلادی می‌گفتند که این حقوق ریشه‌ای ایزدی دارد. اندیشمندان ایرانی و مسلمانی چون فارابی، ابن‌سینا و امام محمد غزالی نیز معتقد به محدودیت حاکمیت به وسیله‌ی موازین الهی بودند. آنچه در فوق در جهت نفی مکتب حقوق موضوعه استدلال شد در این مجال خود استدلالی ایجابی دارد. (قاضی، ۱۳۹۳: ۱۴۶).

۲- از سده‌ی دوازدهم به بعد غالباً می‌گفتند که این حقوق پایه‌ای خردمندانه دارد و این عقل است که سبب کشف این قواعد شده است. از دیدگاه ژان بدن حاکمیت قدرتی مطلق است اما قدرتی نامحدود نیست. از نظر وی تنها یک خدا وجود دارد که منتهای قدرت و اختیاراز او است، قدرت بطور کامل، مطلق و بی‌حد و حصر نیست. از دیدگاه وی حاکم باید به قوانین ایزدی و طبیعی بویژه حق آزادی‌های اقتصادی و مالکیت خصوصی احترام بگذارد و به مقتضای خرد و عدل حکومت کند. او فرق میان قدرت حاکم حقیقی و قدرت سردسته‌ی تبهکاران را در همین دخالت عقل و عدالت می‌داند. (طباطبائی موتمنی، ۱۳۹۵: ۵۶).

در این اندیشه حقوقی مانند مالکیت خصوصی، آزادی اقتصادی، حق آزادی شغل و پیشه و امثال این حقوق که مبنای حقوق عمومی اقتصادی محسوب می‌شوند، جزء حقوق طبیعی بوده و بایستی رعایت شود. تفاوت نظر اسلام با مکتب حقوق طبیعی در ریشه این طبیعت است. گروهی از این مکاتب انسان را طبیعت و بریده از خدا می‌دانند. برخی خدا را خالق و آفریدگار می‌دانند ولی اعتقادی به دخالت بعدی در زندگی انسان ندارند. از نظر اسلام خلقت، طبیعت نیست، فطرت است و خالقی دارد که حق ربوبیت بر انسان دارد این فطرت مخلوق زوایایی دارد که سعادت‌مندی آن بستگی کامل به رعایت برنامه مدون او دارد. (دین)

کارکرد اقتصادی نظریه حاکمیت قانون در نظام حقوق عمومی اقتصادی:

چنانچه ذکر شد برخی از حقوقدانان نظریه حقوقی اسلام را با حقوق طبیعی یکسان دانسته‌اند. اما غافل از تفاوت‌های این دو مکتب شده‌اند. در اسلام حق حاکمیت بر عالم متعلق به خداست و هم اوست که انسان را بر سرنوشت خود حاکم نموده است. و سلب آن از انسان امکان‌پذیر نیست. در اسلام آزادی تکوینی پذیرفته شده است و محدودیت آن امکان‌پذیر نیست. نه تنها امکان‌پذیر نیست بلکه معقول و ممکن نیست. (جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۴۹). در مقابل این اصل که می‌توان از آن اصل آزادی اقتصادی را نیز اصطیاد کرد. اصل عدم آزادی تشریحی یا اصل تشریح الهی قرار دارد. بدین معنا که انسان برای رسیدن به سعادت و نیل به اهداف متعالی نیاز به یک برنامه مدون دارد. احترام به این برنامه مدون را که از جانب خداوند به وسیله احکام الهی در دین و در حوزه اقتصاد خواسته شده است. را حاکمیت قانون الهی خوانده می‌شود. چون حکومت اسلام حکومت قانون است، (خمینی، ۱۳۹۶: ۵۴) اما مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست.

برای اینکه قانون بتواند مایه اصلاح و سعادت بشر شود و بتواند صلاح مادی و زندگی دنیوی و اخروی را تامین کند، به قوه اجراکننده احتیاج دارد. به همین جهت، پروردگار متعال همراه فرستادن مجموعه‌ای از قوانین یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. (همان: ۳۴) از سویی قوانین اقتصادی را در گزاره‌های شرعی دایر کرده است و از سویی نیز مجریانی را برای احیای فرامین الهی قرار داده است. همگان از کارگزاران تا حکومت شونده‌گان همه و همه در مقابل قانون برابر خواهند بود. خطابات عام شارع نشان دهنده این مطلب است که همه در حاکمیت قانون اسلام برابر هستند.

در نتیجه تنها محدودیتی که برای آزادی و به طور خاص حق آزادی اقتصادی وجود دارد همان حق تشریح الهی است و لذا محدودیت‌های دولت و افراد همه یا به عبارت بهتر حقوق و تکالیف دولت و افراد از ناحیه الهی تبیین و تضمین شده در این صورت امکان تهی شدن شکل قانون از ماهیت حقوقی امکان‌پذیر نمی‌باشد. ریشه مالکیت خصوصی، مالکیت عمومی، حقوق دولت در دخالت در اقتصاد و امثال این قواعد همه تبیین شده‌اند و در صورتی که فرهنگ جامعه به این اصول احترام بگذارد تضمین حقوق تابعان جامعه الهی صورت خواهد پذیرفت. علاوه بر آنکه یک ترقی در این دیدگاه وجود دارد و آن اینکه جامع‌انگاری در زوایای مختلف بشر در این حقوق با یک علت در مکتب تاریخی تضمین شده است. اوج‌ها و فرودهای متعدد در مکاتب بشری روی داده است و مکتب حقوقی اسلام همچنان توانسته است نیازها و انتظارات بشر را پاسخ دهد.

حال در این حاکمیت قانون، قانون اساسی که فصل اتحاد مدنی یک جامعه بر اصول ارزش‌های خود است ارزشی خاص دارد. قانون اساسی اقتصادی، سلسله‌ای از مصوبات است که کارشناسانه بررسی و تصویب شده، تعهد متقابل عقلای ملت بر آن قرار گرفته، و به امضای ولی مسلمانان رسیده است. (جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۲۳۶) این سند ارزشی همگون سرنوشت‌خواهی یک ملت دارد. فصل ارزش‌های اقتصادی این قانون که از آب‌سخور وحی و تامین عقلای یک قوم برخوردار است حقوق و سیاست‌های اساسی خود را بین نموده است و تعهد ملت نیز از طریق رای به این ارزش‌ها تامین شده است. ولی مسلمانان یا به عبارتی نماد دولت و حاکمیت اسلامی (کسی که حق حاکمیت بر جامعه مسلمین به وی تفویض شده است)، نیز این اصول اقتصادی را پذیرفته است، پس ارزشی راهبردی را در حکومت اسلامی دارد و بایستی برای احیای این ارزش‌ها در غالب این میثاق ملی بکوشد.

بایستی پذیرفت ارزش قانون اقتصادی در قانون اساسی چند حوزه دارد: ۱. حوزه سیاست‌گذاری برای قوانین عادی و مقررات گذاری اقتصادی. ۲. تعیین حقوق ثابت‌ها و قواعد بنیادین مانند حق مالکیت، آزادی اقتصادی و حدود دخالت حاکمیت در اقتصاد و ارشاد به اهداف اقتصادی.

بنابراین، فقیه جامع شرایط رهبری و حاکمیت (همان چهره خاص دولت در اسلام)، با جمهور مردم چنین تعهد کرده است که ولایت (حقوق و تکالیف) خویش را در محدوده اقتصاد قانون اساسی اعمال کند و حدود، وظایف و اختیارات خود را برابر اصول معین طی فصول آن قانون رعایت می‌کند، چنان که امت نیز وظایف و حقوق خود را برابر اصول مضبوط در چند فصل قانون اساسی اعمال می‌کند، (همان: ۲۳۹) این تقابل حقوق در اقتصاد حائز ارزش جدی است و مولفه اساسی یک مشارکت اجتماعی را به عنوان سیمای حقوق عمومی اقتصادی معرفی میکند و نیز کیفیت اداره کشور و تنظیم سیستم و ساختار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را تبیین می‌نماید. این دموکراسی اقتصادی مخالف توحید نیست و در دین و حکومت اسلامی نیز بدان توجه شده است. (همان: ۲۴۸).

درست است که دولت‌ها نقش به‌سزایی در اقتصاد دارند اما نبایستی فراموش کرد که اصل بر آزادی فعالیت اقتصادی در اسلام است و ارکان حقیقی یک اقتصاد پویا فعالان حوزه اقتصاد هستند به این تعبیر سرمایه داری و نفس داشتن سرمایه و به کار انداختن سرمایه برای پیشرفت کشور، چیز بدی نیست؛ چیز ممدوحی است و به هیچ وجه مذموم نیست. این نگاه مشارکت گونه به عنوان یک سیاست در اقتصاد سیاسی قانون اساسی را باید یک از مترقی‌ترین اصول اقتصادی قانون اساسی جمهوری اسلامی دانست.

برخی افراد محدودیت‌هایی را که در قانون اساسی براساس اندیشه اسلامی، برای گونه‌هایی از آزادی اقتصادی مطرح شده است را نوعی خلاف حق آزادی اقتصادی در مفهوم لیبرالی و حقوق بشر دانسته‌اند. در پاسخ باید گفت: هیچ ملتی در برابر «قانون» آزاد نیست و هر ملتی، آزادی را در دایره قانون محترم می‌داند؛ نه در برابر قانون و خارج از آن. (جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۲۵۳). البته چون این قانون ساخته دست بشر است، «نقص» یا «عیب» یا هر دو را راه دارد. (همان: ۲۳۶). لذا که در جریان آن می‌توان اصلاح و بازنگری را در متن قانون پیش‌بینی نمود.

نظریات دولت در اقتصاد:

دو نظام بزرگ اندیشه در اقتصاد قانون اساسی در حقوق عمومی اقتصادی در خصوص دولت وجود دارد. دولت لیبرالیستی، دولت مارکسیستی. هم اکنون در کشورهای جهان قانون اساسی غالباً از این دو مکتب پیروی می‌کنند. هر چند نحله‌های متفاوتی در این مکاتب رویده است و در هیچ کشور و قانون اساسی این اندیشه‌ها به صورت محض دیده نمی‌شود. به طور مثال در در لیبرال‌ترین کشورها نشانه‌هایی از مالکیت دولتی و دخالت دولت در اقتصاد قابل مشاهده است. (Francis M. 2015: 72) و از سویی در کشورهایی که سرآمد سوسیالیست بوده‌اند خط بازار آزاد و مالکت خصوصی که دو مولفه‌ای اساسی این مکتب است قابل مشاهده است. چین اصلاحات ۱۴ مارس ۲۰۰۴ در قانون اساسی این کشور را به همین هدف اعمال نموده است که می‌توان در آن حرکت از سمت ارزش‌هایی محض سوسیالیستی را به سوی آزادی اقتصادی مشاهده کرد.

شاید تنها تقسیم‌بندی صحیح را بتوان این‌گونه بیان کرد که: میزان مداخله دولت در اقتصاد. به این معنا که هر چه دولت با استفاده از امتیازات و اقتدارات حقوق عمومی در اقتصاد دخالت کند و به طور مثال به حقوق اقتصادی فردی را مورد تحدید قرار دهد. چنانچه حقوق مالکیت را نشناسد یا آنکه حمایت از آن را کامل انجام ندهد و در مقابل از سیاست مالکیت دولت بر وسایل تولید حمایت کند، ما به سمت اقتصاد سوسیالیستی حرکت کرده و هر چه حقوق و آزادی‌های بیشتری در مقابل دولت شناسایی و میزان مداخله دولت کمتر باشد حرکت به سمت دولت لیبرالیستی را شاهد خواهیم بود.

در مکاتب فکری بشری در حال حاضر چنانچه ذکر شد دولت اقتصادی لیبرال به عنوان اندیشه غالب و دولت اقتصادی سوسیالیست وجود دارند و در کنار این دو اندیشه، جریان حاکمیت الهی نیز نظریه دولت اقتصادی حکومت دینی را تبیین نموده است که مفهوم دولت اقتصادی در قانون اساسی جمهوری اسلامی (هر چند با نارسایی‌هایی در شناسایی) بازتاب این دولت است.

در ذیل این سه مکتب به بحث و بررسی گذاشته شده‌اند.

دولت در اقتصاد لیبرالیستی :

فلسفه لیبرالیسم در همه جهات اندیشه رخنه کرده به همه زوایای انسان سعی در پاسخ گویی داشته است. در اخلاق، اقتصاد، سیاست و ... اصول کلی این تفکر که بر اساس آن حدود دولت اقتصادی طراحی شده است به شرح ذیل است:

اصول و مبانی لیبرالیسم :

۱- فردگرایی (اصالت فرد): فردگرایی جوهره و رکن بسیار مهم لیبرالیسم است. فردگرایی، یعنی فرد و حقوق او بر همه چیز مقدم است. اگر دولت هم تشکیل شده است، باید در خدمت خواسته‌های افراد جامعه باشد. دین، اخلاق، متفکران و ... حق ندارند به افراد دستور دهند و مهم فرد و خواسته‌های اوست.

۲- اصالت آزادی: یعنی آزادی فوق همه ارزش‌هاست. بر اساس این اصل، انسان هر خواسته‌ای که دارد، اعم از بی‌بند و باری جنسی و خلاف دین و اخلاق و غیره، باید آنها را محترم شمرد و به او آزادی داد، و ایجاد هر گونه مانع در این راه جایز نیست به بیان دیگر، هیچ چیز در برابر خواسته‌های من مهم نیست مهم آن است که من می‌خواهم. تنها حد آزادی در نظر لیبرال‌ها آزادی افراد دیگر است. بنابراین، اگر خواست طرف شما موافق با میل و خواست شما باشد، هر رفتاری مجاز است.

۳- انسان‌مداری (امانیسم): یعنی باید تمام چیزها - حتی اخلاق و دین - بر اساس تمایلات و نیازهای انسان توجیه شود. انسان نباید خود را با دین و اخلاق هماهنگ سازد، بلکه دین و اخلاق باید خود را با او هماهنگ سازند!

۴- سکولاریسم یعنی تفکیک دین از امور زندگی. براساس این دیدگاه، دین باید به حاشیه رانده شود. دین حق ندارد در مسائل مهم زندگی دخالت کند.

۵- سرمایه‌داری (کاپیتالیسم): لیبرالیسم به گونه‌ای با سرمایه‌داری و اقتصاد بازار آمیخته شده که بسیاری از متفکران به ویژه چپ‌گرایان معتقدند که لیبرالیسم ایدئولوژی سرمایه‌داری است.

۶- عقل‌گرایی یعنی باور به کفایت و بسندگی خرد انسانی. در این تفکر، همه انسان‌ها از نیروی خرد بهره‌مند هستند. خردمندی و آزادی دو جزء جدایی ناپذیر محسوب می‌شوند. نفی خرد ورزی آدمی مترادف با نفی آزادی اوست. (سالوین شاپیرو، ۱۳۹۴: ۳۰).

اصطیاد مفهوم دولت در اقتصاد در حقوق عمومی اقتصادی از اصول فوق انجام شده است و می‌توان به موارد ذیل دست یافت:

مبانی اقتصادی دولت لیبرالیسم:

لیبرالیسم در زمینه اندیشه‌های اقتصادی، به معنای مقاومت در برابر تسلط دولت بر حیات اقتصادی در برابر هرگونه انحصار و مداخله دولت در تولید و توزیع ثروت است. از لحاظ اندیشه اقتصادی، مراد از لیبرالیسم، مقاومت در برابر کنترل زندگی اقتصادی است، بخصوص در برابر محدودیت تجارت از طریق وضع عوارض واردات و در برابر همه‌ی شکل‌های انحصارگری، و ایستادگی در برابر مداخله‌ی غیر ضروری و دست و پا گیر حکومت در امر تولید و توزیع ثروت. از حدود نیمه‌ی قرن نوزدهم که لیبرالیسم حتی با تنظیم قانون کار در کارخانه‌ها مخالفت کرد، ادعای افراطی لیبرالیسم اقتصادی فردی به ظهور رسید. از آن زمان تاکنون لیبرالیسم بسیاری از اقدامات کنترلی دولت را به خاطر نفع عمومی نظیر بهداشت و بیمه اجتماعی پذیرفته است و به اجرای آنها یاری رسانده است. (پرهام، ۱۳۹۶: ۱۰).

در اندیشه‌های متفاوتی که از این دیدگاه بر خواسته است، اصل دخالت دولت با عنوانین متفاوتی پذیرفته شده است: ترمیم شکست بازار، حمایت از منافع دولت، حداقل کردن هزینه‌های مبادله، ترمیم اطلاعات کامل از جمله علل بنیادی پذیرفته شده به عنوان مبنای دخالت دولت در حقوق عمومی اقتصادی هستند. (Ajit, 2017: 25). نخستین نتیجه اقتصادی این است که دولت بایستی نقش منفی و محدود داشته باشد و دخالت دولت عموماً زیان بخش است. آدم اسمیت پدر جریان اقتصاد مدرن و بنیان‌گذار تفکر لیبرالیسم و سرمایه‌داری معتقد است اجازه دهید هر عضو جامعه در راه حداکثر منافع خویش تلاش نماید و در این راه خیر جامعه را نیز تأمین خواهد کرد. او با دفاع از آزادی فردی، سه وظیفه برای دولت قائل است: ۱. دفاع از تهاجمات خارجی و حفظ ثغور. ۲. وظیفه برقراری یک نظام دقیق دادگستری و حفظ نظم در کشور. ۳. برقراری و نگاهداری تأسیسات و

ایجاد و استفاده از کارهایی که عام المنفعه باشد و مانند: تأسیس مدرسه، بیمارستان، پل و نظایر آن که بخش خصوصی به واسطه فقدان سود کافی به آن اقدام نخواهد کرد. (Smith, 2016: 456).

به طور کلی وظیفه دولت عبارت است از صلح در داخل و خارج، عدالت، تعلیم و تربیت و نظایر آن. اینها کارهای مفیدی است که دولت می‌تواند انجام دهد و در وراء این امور، کار را باید به دست نامرئی واگذر کرد که کار آمدتر عمل می‌کند. حکومت باید حیثیت و شئون پادشاه را حفظ کند و زندگی وی را به ترتیبی که مردم انتظار دارند فراهم کند و برای پرداخت این مخارج، بایستی از مردم مالیات گرفته شود و مالیات باید متناسب با درآمدی باشد که هر شخص در سایه حمایت دولت به دست می‌آورد. او دستوراتی در مورد چگونگی دریافت مالیات و مقدار و زمان پرداخت آن می‌دهد تا موجب زیان توسعه صنعت و تجارت نگردد.

در مخالفت با دخالت دولت در امور اقتصادی این دیدگاه معتقد است که دولت نباید در کلیه اشکال امور صنعتی و تجاری دخالت نماید؛ زیرا در کلیه رشته‌ها و تجارت داخلی و خارجی و رابطه بین صنعت و کشاورزی نظم واقعی به طور طبیعی و خودکار حاصل می‌شود و دخالت دولت در این موارد منجر به کاهش منافع اجتماع خواهد شد. او تأکید می‌کند همان طور که خانواده چیزی را که در بازار ارزان باشد تولید نمی‌کند، کشور هم بایستی کالاهایی را که در کشور گران است، از خارج وارد کند زیرا غیر منطقی خواهد بود که در راه ورود آنان موانعی ایجاد کنیم، چون به زبان صنایع خواهد بود و سوددهی کاهش می‌یابد در تعیین قیمت کالا به لزوم دخالت دولت و نرخ‌گذاری در مواردی که عرضه محصولات در انحصار صنف یا مؤسسه خاصی است قائل بود چون در این مورد، عاملی که حافظ حقوقی مصرف‌کنندگان باشد وجود نداشت و در رقابت آزاد دخالت دولت به منظور جبران این نقیصه، امری طبیعی و معقول است. (Smith, 2016: 26-27).

دولت بایستی به تمام مشاغل به یک نگاه بنگرد و اقدامات دولت برای حمایت و تشویق یک کسب و پیشه در برابر دیگر کسب‌ها مثلاً تشویق کشاورزی در مقابل صنعت یا بالعکس غیر عاقلانه است و سرمایه‌ها بیش از حد طبیعی به سوی یک شغل سرازیر می‌شود و این به خیر و صلاح عموم نیست. مقررات راجع به مزد و دیگر جنبه‌های تولید محکوم است. بنابر نظر اسمیت، وظیفه اصلی سیاست اقتصادی، حفظ و نگاهداری رقابت است و تنها رقابت کامل با آزادی طبیعی مطابقت دارد. (I Did, vol. 2a, pp35-56.)

دولت در اقتصاد سوسیالیستی:

دولت سوسیالیستی نیز مانند دولت لیبرال از مبانی و آبخور فلسفی خود سیراب می‌شود بر این مکتب بشری نیز اصول و مبانی حاکم است که در آراء اندیشمندان آن بررسی شده است که به اختصار در ذیل بیان می‌شود:

اصول و مبانی اندیشه سوسیالیستی:

اصول و مؤلفه‌های عمده نظام سوسیالیستی که آن را از دیگر نظام‌های فلسفی متمایز می‌سازد عبارتند از:

۱- جامعه‌گرایی (جامعه باوری):

مهم‌ترین اصل مشترک تمامی نظریه‌های سوسیالیستی، اهتمام آنها به تر جیح جامعه بر فرد، و فراتر نهادن سود همگانی بر سود فردی است. از این رو، لبه تیز انتقاد سوسیالیست‌ها به سوی «مالکیت خصوصی» (اساسی‌ترین مؤلفه سرمایه داری) بوده است. سوسیالیسم معاصر بسان سوسیالیسم سابق، فردگرایی اقتصادی، صنعتی و سرمایه سالاری مدرنیسم را رد می‌کند. این مکتب با فردیت انسان و آزادی‌های اقتصادی لیبرالی و سرمایه داری موافق نیست و فرد را عضوی از پیکره جامعه می‌نگرد، البته این نگرش، با آزادی‌های فردی که در برخی از نحله‌های سوسیالیستی به ویژه در اروپای غربی بر آن اهتمام می‌شود، منافاتی ندارد. سوسیالیسم در واقع، بر ضد لیبرالیسم اقتصادی و کاپیتالیسم است؛ زیرا از نظر لیبرالیسم و کاپیتالیسم دخالت دولت در اقتصاد موجب اخلال و عدم شکوفایی سیستم اقتصادی است؛ اما سوسیالیست‌ها معتقدند مالکیت خصوصی، رژیم اقتصادی آزاد و مناسبات تولیدی مالکیت خصوصی و اقتصاد آزاد و مبارزه با نابرابری ناشی از آن و اصل ارزش اضافی، عامل اساسی نابرابری‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی و حتی فرهنگی بوده و هست، و اعتقاد دارند که دخالت و نظارت دولت در مقام نماینده اجتماع یا اکثریت، می‌تواند نفع عمومی را از دستبرد فرد در امان دارد.

۲- برابری: یکی دیگر از مؤلفه‌های سوسیالیسم، اصل «برابری» است. سوسیالیست‌ها مالکیت خصوصی ابزار تولید را سرچشمه تمامی مفاسد و بیدادگری‌ها و نابرابری‌های زیان‌خیز اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌دانند. به همین جهت، بر اصل برابری تأکید دارند.

۳- فراملیتی: از جمله اصول و عناصر سوسیالیسم، تفکرات فراملیتی و گونه‌هایی از تمایلات انسان‌گرایانه و امانیستی بودن است (امانیم جمع‌گرا). سوسیالیست‌ها داعیه کوشش و مبارزه برای آزاد ساختن کل بشریت را دارند. (۶۷-۳۳: ۲۰۱۵، Karl Marx).

مبانی اقتصادی دولت سوسیالیستی:

بر پایه این ارزش‌ها در مکتب سوسیالیست مفهوم دولت اقتصادی در حقوق عمومی اقتصادی شکل می‌گیرد. ناگفته پیداست که دولت نماینده اجتماع و حائز حقوق بی‌همتای اجتماع است. در ذیل مفاهیمی از بانی دولت سوسیالیستی مطرح می‌شود: جامعه خواهی یا سوسیالیسم اندیشه‌ای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که برای ایجاد یک نظم اجتماعی مبتنی بر انسجام همگانی می‌کوشد، جامعه‌ای که در آن تمامی قشرهای اجتماع سهمی برابر در سود همگانی داشته باشند. (فشارکی‌زاده، ۱۳۹۶: ۶۵). هدف سوسیالیسم لغو مالکیت خصوصی ابزارهای تولید و برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزارهای تولید است. این مالکیت اجتماعی ممکن است مستقیم باشد، مانند مالکیت و اداره صنایع توسط شوراهای کارگری، یا غیر مستقیم باشد، از طریق مالکیت و اداره دولتی صنایع. نظریه یا سیاستی که هدف خود را مالکیت یا نظارت کل اجتماع بر ابزار تولید همچون سرمایه، زمین، دارایی و غیره در جهت تامین منافع همگانی قرار می‌دهد، و یا از این مالکیت و نظارت حمایت می‌کند. پس به اختصار سوسیالیسم درصد اجتماعی کردن ابزار تولید است. (بیات، ۱۳۹۵: ۳۴۶). در این جا وظیفه دولت بسیار پیچیده و سخت خواهد بود زیرا بایستی برنامه‌ریزی و نظارت، مدیریت و ... را انجام دهد. ابتکار از جریان افراد جامعه در کلان حذف می‌شود. ردپای خصوصی بودن مالکیت از بین می‌رود یا تحدید آن به صورت جدی اتفاق می‌افتد.

سوسیالیسم دولتی ممکن است نظام اقتصادی با ویژگی‌هایی مانند: مالکیت عمومی صنایع بزرگ، سیاست‌های درمانی به نفع طبقه کارگر و یا ممکن است فرایند تدریجی در حال توسعه سوسیالیسم از طریق سیاست‌های دولت باشد. سوسیالیسم دولتی را همچنین می‌توان هر فلسفه سیاسی که جریان مالکیت عمومی و مالکیت ابزار تولید را به دولت داده و این مالکیت را توفیق به مالکیت خصوصی دهد تلقی کرد یا آنکه جریان‌گذار در بین مالکیت عمومی به نظام سرمایه‌داری تلقی کرد. (۱۲۳: ۲۰۱۷، C.J. Atkins).

در این اندیشه اقبال بر این است که در صورتی که مالکیت و ابزار تولید به دست کسی جز طبقه کارگر که نماینده آن دولت است باشد سبب توفیق سرمایه بر حق حاکمیت خواهد شد و در این میان حقوق طبقه کارگر از بین خواهد رفت. در این جاست که ابزار حاکمیت که بایستی در اختیار سیاست‌های رفاه اکثریت در اختیار طبقه حاکم قرار گرفته و سبب انحطاط اجتماعی خواهد شد. دموکراسی زمانی از صور شکل به ماهیت عمل تبدیل خواهد شد که مردم بتوانند از آن بهره ببرند و بتوانند به اجرای آن اقدام نمایند. (۶۵: ۲۰۱۵، Marx).

این دیدگاه‌ها گرچه گاهی غیر واقعی و غیر ممکن تلقی شده‌اند. اما حرکت دولت‌های سوسیالیست به این سمت بوده است. البته گاهی نیز جریان آزادی اقتصادی بر این مدل در کشورها توفیق یافته است.

در این دولت یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده متمرکز در جهت توسعه و رشد اقتصادی تشکیل شده است. لذا نهاد بازار را با یک سلسله مقررات پیچیده که چندان بر مفهوم عرضه و تقاضا مبتنی نیست اداره می‌شود. (۱۴: ۲۰۱۷، Duan).

نتیجه‌گیری

ارائه ساز و کار اجرایی نظام اقتصاد اسلامی:

علاوه بر سرفصل وروئوس مباحث اقتصادی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است. لازم است تا دولت این سرفصل‌ها را اجرایی و وارد متن تقنینی در حوزه خرده نظام‌های اقتصادی نماید. لذا قانون اساسی در این راستا بیان می‌دارد: پی‌ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه برطبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های

تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه. مردم در قانون اساسی با این اعتقاد که جاودانه احکام الهی سعادت بخش جامعه است. تن به احیای جامعه الهی زدند و دین محور قانون اساسی جمهوری اسلامی قرار گرفته است. ایجاد این نظام بایستی با محوریت قرار دادن احکام ثابت و ساز و کارهای اجرایی متغیر در پناه مصلحت جامعه صورت پذیرد. در جهت حراست از کیان قانون اساسی بایستی سیاست‌های هر دستگاه مبتنی بر ارزش‌های اقتصادی قانون اساسی پیش‌بینی شود و دستگاه‌های دولتی در حدود صلاحیت خود اقدام به سیاست‌گذاری و هدف‌گذاری در صلاحیت مجموعه خود اقدام نمایند. به طور مثال: تامین نیازهای اساسی: مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده برای همه از تکالیف دولت است که هر بخش دولت بنا به صلاحیت ایجاد شده به وسیله قانون اساسی و یا قانون عادی مکلف است سیاست‌های اجرایی این اصل را فراهم تا مقدمات احیای ارزش‌های قانون اساسی انجام شود. البته بحث سیاست‌های کلی اصل ۱۱۰ نیز در همین حوزه است که در فوق بدان اشاره شد و نیاز به طرح مجدد ندارد. مرحله فنی دیگری که به ضرورت در تامین سیاست‌گذاری وجود دارد برنامه‌ریزی عملیاتی در جهت اهداف سیاست‌گذاری است. دولت مکلف است پس از سیاست‌گذاری براساس قانون اساسی اقدام به پی‌ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی نماید. این برنامه‌ریزی مراحل قبل از تصویب قانون است و حیات و هویت علمی قانون و مقررات را تضمین مینماید. پس از حرکت در مراحل قبلی که مبتنی بر روش قانون‌گذاری اقتصادی در قانون اساسی است نوبت به احیای ارزش‌های اقتصادی تثبیت شده در مراحل قبلی به شکل عناوین حقوق اقتصادی است. کلیه قوانین و مقررات ... مالی، اقتصادی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است. این مرحله بر عهده دو قوه مقننه و مجریه به عنوان مبتکر و مبدع قوانین و مقررات است که از راه‌های پیش‌بینی شده در قانون اساسی صورت می‌پذیرد.

پیشنهادهات

اجرای سیاست‌ها، برنامه‌ها و قوانین:

لازم است تا دولت در اجرای اهداف طراحی شده و احیای مقررات و قوانین بکوشد. قانون اساسی تکالیف اجرایی هر کدام از قوا در خصوص اجرای قوانین در حوزه صلاحیت خود بررسی نموده است. البته در این بخش بیشتر منظور از دولت به معنای مقامات و مسئولین قوه مجریه است. زیرا رییس جمهور موظف است مصوبات مجلس با نتیجه همه پرسی را پس از طی مراحل قانونی و ابلاغ به وی امضاء کند و برای اجرا در اختیار مسئولان بگذارد. پس مسئولیت اجرایی کشور بیشتر متوجه رییس جمهور و مقامات این قوه است. از سویی مسئولیت اجرای قانون اساسی بر عهده رییس جمهور قرار داده شده است. پس سمت و سوی این هدف بیشتر به نهاد دولت توجه دارد و از تکالیف قوه مجریه در اقتصاد تلقی می‌شود. دولت مکلف است این تکالیف را در غالب نظارت، ارشاد یا تصدی انجام دهد.

نظارت بر حسن اجرا و مجازات متخلفان:

یکی از وظایف دولت، نظارت بر حسن اجرای قوانین و مجازات متخلفین است. این مجازات‌ها می‌تواند مجازات‌های اداری بوده یا با توجه به شدت بر هم زدن نظم اجتماعی مجازات‌های کیفری نیز می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار گیرد. لذا در حقوق عمومی اقتصادی موضوع مجازات متخلفین را در حقوق اداری و مجازات‌های اداری و حقوق کیفری اقتصادی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تصدی‌گری اقتصادی:

تصدی یکی از اشکال مستقیم دولت در اقتصاد است. در این مفهوم دولت مانند سایر افراد و بنگاه‌های اقتصادی به امر سرمایه‌گذاری و تولید مبادرت می‌کنند. این اجازه در قانون اساسی به دولت داده شده است و دولت می‌تواند با ضوابط دیگر مصرح در قانون اقدام به تصدی اقتصادی بنماید. می‌توان موارد تصدی دولت را در موارد ذیل طبقه‌بندی کرد: فعالیت‌های بدون سود و نیاز جامعه، تولید کالاهای عمومی، مواردی که بخش خصوصی توانایی انجام و سرمایه کافی بر آن ندارد، مواردی که مصلحت مبین مطرح شده در مباحث مشارکت و فعالیت بخش خصوصی را نفی می‌کند. در این فصل به اجمال به مباحث فعالیت دولت در اقتصاد و به صورت خاص در قانون اساسی جمهوری اسلامی اشاره شد. دولت یکی از مفاهیم بنیادین مد نظر ما بوده است در فصل بعدی مفهوم مالکیت در قانون اساسی بررسی می‌شود.

منابع

- باقر پرهام و همکاران (۱۳۹۶) فرهنگ علوم اجتماعی، تهران: نشر مازیار
- بیات، عبدالرسول (۱۳۹۵) فرهنگ واژه‌ها، قم: مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی.
- جوادی آملی، عبدالله [آیت الله] (۱۳۹۵) نظریه معرفت شناسی: تفسیر انسان به انسان، قم: مرکز نشر اسراء
- خمینی، سید روح الله. [امام] (۱۳۹۶) ولایت فقیه یا حکومت اسلامی، قم: نشر آزادی.
- طباطبایی مومنی، منوچهر (۱۳۹۵) حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، چاپ یازدهم، تهران: نشر میزان
- فشارکی زاده، حسن (۱۳۹۶) سوسیالیسم برای قرن بیست و یکم، تهران: نشر قدیس
- قاضی، سید ابوالفضل (۱۳۹۳)، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، چاپ یازدهم، تهران: نشر میزان
- مصباح یزدی، محمد تقی [علامه] (۱۳۹۵) آموزش فلسفه، جلد اول، تهران: سهامی نشر بین الملل
- سالوین شاپیرو، جان (۱۳۹۴) لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن، مترجم: محمد سعید حنایی، تهران: نشر مرکز
- John Joseph Lalor (۲۰۱۷). *Cyclopædia of Political Science, Political Economy, and of the Political History of the United States*. Nabu Press.
- Marx, Karl (۲۰۱۵), *The Civil War in France 1891* Introduction by Frederick Engels, 'On the 20th Anniversary of the Paris Commune', New York: International Publishers.
- Ajit, Karnik, (۲۰۱۷) *THEORIES OF STATE INTERVENTION*, working paper, University Bombay of Department of Economic.
- Karl Marx, Friedrich Engels (۲۰۱۵): *Das Kommunistische Manifest*. (CD 1), Eric Hobsbawm: 150 Jahre Kommunistisches Manifest. (CD 2), gelesen von Rolf Becker. Argument-Verlag, Hamburg, Berlin.
- Jean-Paul Jacqué, ed: Dalloz-Sirey (۲۰۱۶) *Droit constitutionnel et institutions politiques*, Paris : Dalloz-Sirey.
- Francis M. Bator (۲۰۱۵). "The Anatomy of Market Failure," *Quarterly Journal of Economics*, Harvard University Press.
- Smith, A., ۲۰۱۶, *The Wealth of Nations* edited by RH Campbell and AS Skinner, The Glasgow edition of the Works and Correspondence of Adam Smith, vol. 2, Bantam Classics press.
- C.J. Atkins, (۲۰۱۴) "The Problem of Transition: Development, Socialism and Lenin's NEP", *Political Affairs Magazine*.
- Duan Zhongqiao, (۲۰۱۷) "Market Economy and Socialist Road", III Conferencia Internacional La Obra de Carlos Marx, School of Philosophy Renmin University of China.